

در عصر خودشان باشد از آن کشف کنند. «و تطابق عمل مثل هؤلاء لم ینشیء الا عن تلقیهم ذلک الحکم من الشارع» این تطابق عمل مثل این آدم‌هایی که ملتزم به شریعت هستند این تطابق عمل مثل این افرادی که معاصر با شارع هستند و می‌توانند حکم را از شارع مستقیماً، مباشرتاً یا کالمستقیم و المباشر ادراک کنند این «لم ینشیء» مگر از تلقی‌شان از شارع مقدس، چرا؟ «لأنّ المحتمل بدواً» در این سیره اموری است «و هی الاول الإستناد الی نکات عقلائیة الثانی حصول ذلک تشریعیاً من قبلهم، الثالث وقوع غفلة حسیة منهم» که این‌ها را توضیح دادم. «الرابع تأثرهم بسیره المخالفین الخامس الاحتیاط فی ما اذا کانت السیره مطابقة للاحتیاط» جاهایی که آن سیره‌شان مطابق با احتیاط است نه مثل جهر در صلات و... یا امثال این‌ها.

مثلاً ملاقات با یک چیزی را نجس می‌دانند، خب این مطابق احتیاط است که عمل نکنند، آن را نیاشامند یا معامله طهارت با آن نکنند. «السادس التلقى من الشارع و هذه الامور الستة کلها منفية عدی الامر الاخیر» همه این‌ها را می‌گوییم باطل است مگر امر اخیر. پس اینی شد. این سیره چون یک پدیده است علت می‌خواهد، پس وجود این معلول کشف می‌کند که علتی است. آن علت امرش دائر بین شش تا شد، پنج تا باطل شد پس می‌ماند آن آخری.

جلسه ۳

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداء و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

بحث در دلیل حجیت سیره متشرعه به معنای اولش بود یعنی آن جایی که سیره متشرعه بر یک عملی قائم است که هیچ منشأ عقلایی برای آن متصور نیست. در این موارد می‌گوییم وجود این سیره به نحو برهان اینی کشف می‌کند از این که این مطلب از آن شارع است و این متشرعه این مطلب را تلقی از شارع کرده‌اند.

بیان استدلال همان طور که دیروز عرض شد این بود که وقتی چنین سیره‌ای در خارج محقق شد بدواً شش احتمال برای تحقق آن سیره داده می‌شود چون بالاخره این سیره یک پدیده‌ای است، هر پدیده‌ای علت می‌خواهد قطعاً این سیره متشرعه منشأ و علت می‌خواهد. شش امر در علت ممکن است تصور بشود که عبارت‌شان را دیروز نمی‌دانم یا

نه، این شش تا؟ خواندیم. که عبارت بود «الاول الاستناد الى نکات عقلائیة» دو: «حصول ذلك تشريعاً من قبلهم» سوم این بود که «وقوع غفلة حسية من المتشرعة»، «الرابع تأثرهم بسيرة المخالفين»، «الخامس الاحتياط»، «السادس التلقى من الشارع». گفتیم «و هذه الامور....»

س: یک احتمال مفهومی هم هست ترکیب این شش تا...

ج: حالا بگذارید ببینیم. وقتی که تک تک باطل بود دیگر ترکیب آن هم معلوم است که درست نیست.

«و هذه الامور كلها منفية عدا الامر الأخير» اما وجه انتفاء الاول که منشأ عقلایی با این سیره نشده، چرا این احتمال منتفی است؟ «فلعدم وجود نکات عقلائیة بحسب الفرض إذ المفروض» این بود که «أن السيرة إن عقدت في مسألة شرعية بحطة (یعنی صرفه) كالجهر بقراءة الصلاة» جهر به قرائت صبح یا صلات مغرب و عشاء آیا منشأ عقلایی می تواند داشته باشد؟ عقل این را می گوید؟ یا ذوق عقلایی می گوید؟ یا چی می گوید؟ غرائز ما می گوید، شهوات ما می گوید؟ منشأیی ندارد. این مفروض است که این جوری نیست. خب پس بنابراین این احتمال را نمی توانیم بدهیم «و أما الثاني» که تشریح باشد، یعنی از خودشان در آوردند یک چیزی با این که می دانند من الدین نیست از خودشان در آوردند و پای دین گذاشتند که این تشریح است، این هم نیست چرا؟ چون این خلف فرض این است که این ها بما آنها متشرعون متدینون می خواهند به هر حرف شارع بروند گناه نکنند دارند این کار را می کنند، پس از هم نمی سازد با این که از خودشان یک چیزی در آورده باشند به شارع نسبت بدهند که بشود تشریح.

س: تشریح آحاد منظور است؟

ج: بله تشریح آحاد یعنی این متشرعه که این کار را انجام دادند و الا اگر یک کرده باشد بقیه می شود تقلید که بعد می گوئیم. آن می شود مثل همان....

می فرماید «و أما الثاني» یعنی وجه انتفاء ثانی «فلأنه خلف فرض كون سيرة المتشرعة» براساس تشریح و تدین و التزام آن متشرعه به رضای شارع و التزام آن متشرعه به احکام شارع است، این فرض مان بر این است «لا على الطغیان» نه این که آن سیره شان براساس طغیان بر خدای متعال و داخل کردن ما لیس من الدین فی الدین باشد که معنای تشریح عبارت است از ادخال ما لیس من الدین فی الدین عمداً.

س: ما لم يعلم چطور؟ بعضی ها می گویند ما لم يعلم فی الدین فی الدین.

ج: اگر بخواهد با این که نمی‌داند بگوید حتماً دین گفته آن هم آره.

«و أما الثالث فلأن وقوع الغفلة الحسية لعدد كبير من الناس إما عن اصل الفحص و سؤال أو عن الفحص التام منفي بحساب الاحتمالات» احتمال سوم این که بگوییم آقا درست است این میلیون‌ها انسان در زمان ائمه علیهم السلام انسان‌های متشرع و متدین که این عمل را براساس تدین و تشریح‌شان دارند انجام می‌دهند همه غافل شدند بروند از شارع سؤال کنند، فحص کنند، همین جوری هر دمبیلی به قول عرفی انجام دادند، غفلتاً از این که بروند از شارع سؤال کنند. یا غفلتاً از این که برود درست فحص کنند. دو چیز است؛ اصل این که فحص کنند ببیند شارع می‌گوید یا نه را غفلت کردند، یا نه، از اصل فحص غفلت نکردند ولی از فحص درست و حسابی غفلت کردند، درست فحص نکردند که به دست‌شان واقعیت برسد. هر دو این‌ها منفی است به حساب احتمالات. چرا؟ بله غفلت ممکن است اما وقتی میلیون‌ها انسان در ازمنه مختلفه بما فیهما المتدینون، ورعون، انسان‌های باهوش، با توجه و این‌ها است چه جور می‌شود بگوییم همه غفلت کردند؟ این کثرت افراد باعث می‌شود که احتمال غفلت را هی کاهش بدهد، کاهش بدهد تا به صفر برسد. که این همان حساب احتمالاتی است که در ریاضیات گفته می‌شود که تراکم طرُق و تراکم افراد باعث می‌شود که چه بشود؟ این احتمال غفلت، احتمال خطا، احتمال کذب و امثال ذلک کاهش پیدا می‌کند، کاهش پیدا می‌کند تا... یک مثال دیروز زدم، حالا دیگر معطل نشویم، مثال این را هم دیروز عرض کردم.

«و اما الثالث» چرا منتفی است؟ پس به خاطر این که وقوع غفلت حسی در مقابل غفلت برهانی و عقلی و فکری که آن نه، غفلت حسی یعنی این که نشنیده باشند، ندیده باشند، با حس دریافت نکرده باشند، غفلت‌های حسی راجع به امور حسیه لعدد كبير من الناس برای عدد بالا و بزرگی از انسان‌ها یا غفلت کرده باشند یا از اصل فحص کردن و جستجو کردن یا عن الفحص التام، اگر از اصلش هم غفلت نکردند اما از این که فحص تام بکنند، جستجوی تام و تمام بکنند و به دردخور بکنند از این غفلت کردند و رفتند از یکی دو تا سؤال کردند که کافی نبوده، بنا را بر این عمل گذاشتند. این‌ها «منفی بحساب الاحتمالات و إن كان ذلك» اگرچه این موقع غفلت حسی حالا از اصل فحص یا از سؤال تام این معقول است در حق کل واحد منفرداً. در حق هر یک به تنهایی به تنهایی معقول است ولی وقتی این‌ها ضمیمه می‌شوند این دیگه به حسب احتمالات نمی‌آید، مثل باب تواتر، شما خبر واحد؛ زید می‌آید خبر می‌دهد، خب احتمال دارد اشتباه کرده، احتمال دارد فراموش کرده، احتمال دارد دروغ دارد می‌گوید، احتمال دارد غفلت دارد، خیلی خب تک تک متواترین بما هو هو نگاه می‌کنیم این احتمالات در آن هست وقتی ولی زید خبرش

کنار خبر عمرو قرار گرفت، خبر عمرو کنار خبر بکر قرار گرفت، خبر بکر کنار خبر آن دو تای قبلی و خالد قرار گرفت. خبر این کنار قبلی ها و بعد حسن قرار گرفت، بعد کنار خبر حسین و... شد یک میلیون آدم، همه این یک میلیون دارند می گویند فلان امر محقق شده، آقای زید فوت شده، کسانی که به هم ربطی ندارند، احتمال تواتر در کذب شان را هم نمی دهیم، این جا چه می شود؟ ولو تک تک معقول است که بگوییم اشتباه کردند ولی وقتی این ها تراکم پیدا می کنند احتمال اشتباه هی کاهش پیدا می کند، کاهش پیدا می کند تا به سر حد یقین برای ما می رسد. این جا هم همین جور است؛ غفلت این متشرع ممکن است، غفلت آن متشرع ممکن است ولی وقت همه نمازشان را جهراً بخوانند همه غفلت کردند؟ این را دیگه نمی شود گفت. پس برای انسان یقین پیدا می شود که از روی غفلت نبوده.

س:؟؟ مسأله دین است قانون متشرع..

ج: متشرع. ببینید متشرع...

س:؟؟ الان چون قانون؟؟ غالباً بحث شرعی آن را نمی پرسند. میلیون ها نفر هم هستند.

ج: اگر متشرع باشد... بین الان متشرع اختلاف دارند، همه بر این؟؟/ نیستند، الان متشرع یک عده شان آن جور می گویند یک عده شان این جور، در متشرع گفتیم چیه؟ اتفاق الكل أو الجلل است، این است، اما آن جایی که اختلافی است نه، این جا این حرف ها نمی آید چون حساب احتمالات در آن جا پیاده نمی شود. الان در مورد همین بیمه که شما دارید می فرمایید این جوری نیست، اختلافی است، آن هایی هم که هست به خاطر فتاوا است، آن هایی که متدین باشند و... یک عده لایابالی هستند، کاری ندارند که دین چه می گوید. نه، متدینین داریم می گوییم، سیره متدینین را داریم می گوییم که ملتزم هستند این کارشان براساس شرع باشد، اگر بر این اساس باشد، بر اساس شرع باشد آن وقت می فهمیم که نه در زمان ما، در زمان اعصار ائمه علیهم السلام می فهمیم از شارع گرفتند. در زمان ما اگر متدینین کردند بر یک چیزی با وصف متدین بودن شان و می خواهند براساس دین باشند این جا می فهمیم براساس فتوای فقیه است. این را کشف می کنیم که بله براساس فتوای فقیه لابد دارند این کار را می کنند.

خب «و ابعده من ذلك تطابق جميع العقلاء في النتيجة» حالا ابعده از این که گفتیم؛ دو تا چیز را گفتیم خیلی بعید است، یکی این که همه غفلت کرده باشند از اصل فحص و بدون این که فحص بکنند، دو: همه غفلت کرده باشند از

این که فحص تام و تمام بکنند. این دو تا را گفتیم خیلی بعید است به حسب حساب احتمالات بعید است و لایسار الیه. می‌فرماید ابعاد از این دو تا این است که همه این‌ها بدون فحص کامل، اصل فحص یا فحص کامل، همه این‌ها به یک نتیجه کامل رسیده باشند، این دیگر خیلی بعید است. همه‌شان به این نتیجه رسیدند پس درست است. پس شارع این را می‌گوید. خب بابا اگر فحص هم نکنند یک عده بگویند آره درست است، یک عده بگویند نادرست است، یک عده تفصیل بدهند، یک عده بگویند مطلقاً درست است، یک عده بگویند مطلقاً باطل است، یک عده تفصیل آن جوری بدهند، یک عده تفصیل آن جوری بدهند. افکار همه معمولاً «لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» (نساء/۸۲) قرآن خودش فرموده که اگر از پیش خدا نبود باید توی این قرآن اختلاف فراوان می‌دید چون افکار مختلف است، سلیقه‌ها مختلف است، دریافت‌ها مختلف است. چطور شده میلیون‌ها انسان، انسان‌ها که این وصف را دارند که بما آنهم متدینون و می‌خواهند مخالفت با شارع نکرده باشند همه این‌ها این عمل را بر این اساس دارند انجام می‌دهند که می‌گویند درست است، نماز صبح را باید جهراً خواند، همه‌شان همین را می‌گویند و اتفاقاً همه این‌ها فحص نکردند یا اگر کردند درست فحص نکردند، همه‌شان به این نتیجه رسیدند که باید جهراً خواند، این دیگه قوز بالا قوز است به قول من که این را دیگه نمی‌شود گفت. «و ابعاد من ذلک» من ذلک یعنی اصل الفحص و فحص تام. تطابق جمیع عقلاء متشرعه هست، این به جای عقلاء اگر متشرعه باشد بهتر است چون فحص در متشرعه است. «تطابق جمیع المتشرعه فی النتيجة فهذه السيرة اقوى بمراتب من الاجماع» این سیره، سیره متشرعه در کشف قول شارع به مراتب از اجماع قوی‌تر است. چرا؟ برای خاطر این که در اجماع یک عده محدود هستند؛ فقهاء، علما. دایره کمتر است، حساب احتمالات در آن جا... گفتیم هرچه دایره بیشتر بشود قوت بیشتر می‌شود، به حساب احتمالات احتمال خطا هی کاهش پیدا می‌کند، کاهش پیدا می‌کند، صد تا عالم یک حرفی بزنند یا میلیارد‌ها انسانی که عالم‌ها توی آن هستند غیر عالم‌ها هم هستند. چون متشرعه مجموع علما و غیر علما، همه روی هم رفته هستند دیگر. پس می‌فرمایند که «فهذه السيرة اقوى بمراتب من الاجماع لأن الاجماع إنما يكون» دو تا دلیل دارد، «إنما يكون في قضية» أولاً حدسية نه حسية، «و احتمال الخطأ فيها من قبل الجميع معقول» و احتمال خطا در اجماع از قبل همه معقول است لولا نکات آخری که بگوییم آن جا مثلاً مجمعی زیاد باشند، ورع و تقوا و فلان‌شان را هم اضافه بکنیم، انتباهات و هوشمندی‌شان را هم اضافه بکنیم، روی هم رفته برای ما... خیلی آن جا معونه می‌برد تا بگوییم این اجماع کاشف است اما به خلاف این بحث این جا که علما و غیر علما، همه یک حرف را می‌زنند، تعدادشان هم فراوان است پس به حسب حساب احتمالات نمی‌توانیم بگوییم.

س:

ج: موضوعات؟

س: میلیون‌ها نفر مقلد هستند، صد نفر هم هستند که...

ج: مگر ما در موضوعات گفتیم؟

س: نه فرمودید که غفلت از فحص ممکن است که...

ج: فحص از همین حکم که نماز صبح را باید جهری بخوانیم یا اخفاتی.

س:

ج: حکم است دیگه، این که موضوع نیست.

س: غفلت که اصلاً موضوع...

ج: پس همین، پس شما بگویید منشأ... یک کسی این جوری بگوید، بگوید آقا می‌دانیم، همه مسلمان‌ها می‌دانیم نماز صبح را جهراً می‌خوانند ولی معلوم نیست از شارع گرفته باشند. چرا؟ چون همه‌شان غفلت کردند یا همین جوری دارند بلند بلند می‌خوانند. می‌شود چنین حرفی را گفت؟ پس این احتمال نادرست است که بگوییم تمام مسلمان‌ها نماز صبح‌شان را بلند می‌خوانند جهری می‌خوانند ولی هیچ کدام از شارع نگرفتند، همین جور غفلتاً بدون این که بروند بی‌سند یا درست فحص بکنند همین جوری خودشان یک‌هوا همین جوری شده که بلند می‌خوانند، آن هم اتفاقاً با این که فحص نکردند همین جوری قضا قورتکی به این نتیجه رسیدند که باید بلند بخوانیم. خب بابا اگر فحص نکردند، غفلت کردند اقلأً یک عده‌شان بلند بخوانند یک عده‌شان کوتاه بخوانند، یک عده‌شان بگویند اگر توی سفر بودی بلند بخوان، توی حضر بودی کوتاه بخوان. بالاخره اگر از شارع نگرفته بودند باید این جوری باشد. این که همه بر این هستند معلوم می‌شود که... این انصافاً ببینید اگر درست مسأله را تصور بکنیم لا مناص که این انسان یقین پیدا می‌کند، اطمینان پیدا می‌کنند که این جور چیزی نمی‌شود.

س:

ج: اجاره بدهید این چیزهایی که گفتیم عبارتش را تطبیق بکنیم که یک قدری هم سرعت داشته باشد بتوانیم پیش برویم.

حالا پس این سیره متشرعه از اجماع قوی تر شد، «الا اِنَّهٗ عَلَى تَقْدِيرِ الْكُشْفِ يَشْتَرِكَانِ فِي نَكْتَةِ الْحُجِيَّةِ وَ الْاِئْتِبَارِ وَ هِيَ اَنْ كَلَّا مِنْهُمَا بِنَفْسِهِ دَلِيلٌ عَلَى الْحُكْمِ» چه سیره متشرعه و چه اجماع، همه این‌ها اگر دلیل بر حجیت آن تمام بشود که دلیل حجیتش یکی همین برهان عقلی است، یکی هم دلیل بعدی است، یکی هم دلیل بعدی است که می‌گوییم اگر حجیت آن تمام شد هم سیره متشرعه، هم اجماع، کاشف هستند از قول معصوم. یعنی این‌ها قول معصوم را برای ما کشف می‌کنند، ما از رهگذر این‌ها بی می‌بریم که معصوم چه می‌فرماید اما به خلاف سیره عقلاء. سیره عقلاء خودش کشف از قول معصوم نمی‌کند، بلکه باید با یک کار معصوم ضمیمه بشود تا کشف بکند و آن این است که عقلای عالم دارند یک کاری می‌کنند، خب عقلاء چه کار دارد به شارع؟ عقلاء دارند یک کاری می‌کنند بعد بگوییم شارع در مقابل این کار عقلاء سکوت کرده، حرفی نزده پس معلوم می‌شود قبول دارد چون اگر قبول نداشت از باب امر به معروف و نهی از منکر مثلاً باید می‌گفت، از باب ارشاد جاهل باید مثلاً می‌گفت، از باب نقض غرضش باید می‌گفت، که می‌بیند اغراضش دارد نقض می‌شود، چون می‌بیند دارد یک فساد می‌شود جلوی آن را می‌گرفت، چون جلوی آن را نگرفته پس معلوم می‌شود این را قبول دارد. پس ببینید در سیره عقلاء ما برای حجیت باید پای شارع را توی کار بیاوریم و بگوییم شارع در مقابل این سیره سکوت کرده یا امضاء کرده تا بعد بفهمیم حکم شرع چیست. اما در سیره متشرعه نه، سیره متشرعه به ما می‌فهماند خود به خود، می‌فهماند نظر شارع چیست. مثل اجماع، اجماع فقها به ما می‌فهماند که شارع چه می‌خواهد بفرماید. پس این افتراق هم بین سیره متشرعه و سیره عقلاء وجود دارد که سیره متشرعه خودش کاشف از انظار شارع است و می‌فهماند مثل اجماع، اما سیره عقلاء خودش نه، باید یک چیزی را به آن ضمیمه کنیم و بگوییم بله در مرآء و منظر شارع بود، ردع نکرد پس معلوم می‌شود شارع حکمش طبق همین است، حکم خودش طبق همین است که این‌ها را ردع نکرده. آن جا باید این جوری بگوییم.

س: سیره عقلاء طریقت دارد، سیره متشرعه موضوعیت به حکم شرعی دارد؟

ج: نه، موضوعیت ندارد، آن جا هم به ضمیمه کار شارع کاشف می شود، این جا بدون ضمیمه کار شارع، خودش کاشف از کار شارع است. آن جا به ضمیمه یک کاری از شارع روی هم رفته؛ سیره عقلاء هست، سکوت شارع هست، این دو تا روی هم رفته کشف می کند برای ما که پس شارع نظرش طبق همین سیره عقلائییه است.

س: اگر مجتهدی فتوای اشتباهی بدهد مردم هم...

ج: بله؟

س: مجتهد مثلاً فتوا بدهد؟؟ مردم هم عمل کنند این سیره می شود.

ج: بله، آن جا هم کاشفیت دارد، منتها منکشف آن جا چیه؟ اگر همه متدینین مثلاً ایران... دیدید تمام متدینین ایران یا جل شان چه کار می کنند؟ فرض کن تهران که می روند می گویند بلاد کبیره است، بما آنهم متدینون. خب معلوم می شود این ها از چه کسی گرفتند؟ از امام گرفتند. این را می فهمیم. اما حالا از امام گرفتند دلیل این نیست که شارع هم قبول دارد، شاید مجتهد خطا کرده، این جا در زمان ما و امثال این ها، سیره متشرعه کاشف هست اما کاشف از فتوای فقیه است. اما سیره متشرعه از مننه ائمه علیهم السلام کاشف از چیست؟ آن جا از معصوم است چون معصوم حضور دارد پس معلوم می شود از او گرفتند، از امام صادق گرفتند، از ائمه علیهم السلام گرفتند. فرق متشرعه زمان ما و متشرعه زمان معصومین این است. فلذا ما دیروز گفتیم، گفتیم الان متشرعه از مننه معاصر با معصومین را داریم می گوئیم، آن را می گوئیم کاشف است، نه مال زمان ما، زمان ما کاشف از فتوای فقیه است نه از دین، فتوای فقیه ممکن مطابق دین باشد ممکن است خطا کرده باشد ولی حجت است. معنای حجت این نیست که مطابق با واقع است و ما اصلاً در عصر غیبت باید چه کار کنیم؟ مطابق حجت عمل کنیم.

س: ...

ج: آره قطع آور است، یا اطمینان یا قطع.

س: یعنی اگر؟؟ بود باید می رفت

ج: بله بله، ولی برهان به ما دارد این جا چه می‌گوید؟ این برهان، برهان اِنّی برای ما ایجاد قطع می‌کند، به حساب احتمالات برای ما ایجاد قطع می‌کند یا ایجاد احتمال یا اطمینان می‌کند. اگر قطع هم نباشد اطمینان بالا برای ما ایجاد می‌کند، این تابع این است که متشرعه چقدر باشد و موضوعات چه جوری باشد.

س: استاد مرجعیت فقهی بعضی از ...

ج: نه، چرا؟ چون داریم می‌گوییم جلّ و کلّ. بله سیره آن شهر دلالت نمی‌کند، چون آن شهر ممکن است از آن آقای فقیه گرفته باشند ولی جلّ، کل که کل مقلد این آقا نیستند در عصر معصومین.

س: سیره جزو فعل‌هایی است که...

ج: سیره فعل است همراه یک اموری، مثلاً می‌بینیم ملتزم هستند به جهر خواندن در نماز صبح، این خواندن نماز صبح که به آن التزام دارند کشف می‌کند از این که این‌ها وجوه را دریافت کردند و الا چرا التزام دارند.

خب می‌فرماید که «إلا أنه على تقدير الكشف» درست است که گفتیم این‌ها تفاوت دارند به حسب مراتب اجماع و سیره متشرعه الا این که بر فرض کشف اجماع یا سیره این‌ها «یشترکان فی نکته الحجية و الاعتبار» در نکته حجیت و اعتبار، اجماع و سیره متشرک هستند «و هی» آن نکته حجیت و اعتبار چیست؟ این است که «کلاً منهما بنفسه دلیل علی الحکم» هر کدام از این‌ها چه اجماع و چه سیره متشرعه تنهایی دلیل بر حکم شرعی می‌شوند و کاشف از حکم شرعی می‌شوند «بخلاف سيرة العقلاء التي لا حجية لها الا بعد الامضاء ولو بعدم الردع» الا مگر بعد از این که شارع آن سیره را امضاء کند. ولو امضا کردن او را ما به ردع نکردنش کشف کنیم. گاهی امضا را می‌آید این جور می‌کند می‌گوید امضیتُ هذا، قبلتُ هذا، من هم قبول دارم، یا یک آیه‌ای طبق آن می‌آورد، یک روایتی طبق آن سیره می‌آید. خب این امضای صریح است، ولی گاهی هم نه، حرف نمی‌زند، یعنی ردع نمی‌کند نمی‌گوید این کار غلط است، از همین که نمی‌گوید غلط است می‌فهمیم پس درست است. مثلاً یک مرجع تقلید است در یک مجلسی نشسته، مردم یک کاری می‌کنند، تمام شرایط نهی از منکر هم هست، می‌داند به حرفش گوش می‌کنند، هیچ مسأله‌ای هم نیست، هیچی نمی‌گوید، همه مردم می‌گویند چی؟ می‌گویند آقا بود حرف نزد معلوم می‌شود درست است. سکوت و عدم ردع هم کاشف از امضاء است. پس ما در سیره عقلاء نیاز به امضاء داریم ولو این امضاء را به عدم ردع کشف کنیم و احراز کنیم. و این جا سکوت کرده، ردع نکرده، حرفی نزده.

«و اما الرابع»..

س: غیر حسی را نگفتید.

ج: چون این جا حسی است دیگر. در غفلت غیرحسی این دلیل نمی آید. چون در امور فکری ممکن است میلیاردها انسان در طول قرن ها اشتباه کنند، مثلاً هیأت بطلمیوس، چون استدلالی بوده، تجربی نبوده که بروند ببینند، یک استدلال‌هایی می کردند می گفتند زمین ساکن است و خورشید دور زمین می گردد، این را براساس یک محاسباتی می گفتند، همه اشتباه کردند، چرا؟ آن‌ها امور حسی نبوده، امور حسی یعنی اموری که با شنیدن، با دیدن و قریب به این‌ها ما آن را دریافت می کنیم و احکام شرعیه امور چیه؟ این که شارع فرموده خب شنیدنی است. یا دیدن این که روایتش را ببینیم، آیه اش را ببینیم و این‌ها.

«و اما الرابع» احتمال چهارم چی بود؟ «تأثرهم بسيرة المخالفين» این هم باطل است «فلنفس ما مر فی الثالث من حساب الاحتمالات بعد فرض كونهم عالمين بمخالفة المخالفين لهم فی كثيرٍ من الاحكام» این هم به حسب احتمالات، حساب احتمالات نمی توانیم بگوییم تمام شیعه‌ها، تمام امامیه، با این عدد کثیر، در این اعصار و قرون متمادیه، همه این‌ها این مطلب را از سنی‌ها گرفتند. این را نمی شود گفت، چرا؟ برای این که خب این شیعه می داند که سنی‌ها با آن‌ها در بسیاری از احکام مخالف هستند، با توجه به این که عالم به این هستند چه جور می شود که همه این‌ها غفلت کرده باشند از آن‌ها تأثیر پذیرفته باشند. با توجه به این که می دانند خیلی جاها با هم در احکام اختلاف داریم. پس بنابراین همان حساب احتمالات... بله اگر ده نفر، پانزده نفر، پنجاه نفر، هزار نفر، یک شهری، یک جایی، این جا می گفتیم شاید این‌ها غفلت کردند، حساب احتمالات آن جا پیاده نمی شود. ولی وقتی عدد کبیر شد، کثیر شد، میلیاردها انسان شد این را دیگه نمی توانیم بگوییم با... و حالا این که می دانیم همه این‌ها هم توجه دارند در بسیاری از احکام با مخالفین مخالف هستند، حکم این‌ها غیر از آن‌ها است. آن وقت در عین حال بگوییم که غفلتاً از آن‌ها گرفتند، پس باز به حساب احتمالات این جا نمی آید.

«و أما الرابع فلنفس ما مر فی الثالث من حساب الاحتمالات» که این حساب احتمالات می آید «بعد فرض كون المتشركة عالمين بمخالفة المخالفين لهم فی كثيرٍ من الاحكام. هذا مع عدم التأتی هذا الاحتمال فی ما اذا لم یکن هذا القول و العمل عند المخالفين اصلاً» علاوه بر این که این احتمال تأثر از مخالفین در کجا؟ در جایی که اصلاً یک

مطلبی است که اصلاً پیش آن‌ها نیست، آن‌ها این حرف‌ها را ندارند. خب آن جا دیگر نمی‌توانیم بگوییم این‌ها از آن‌ها گرفتند. مثلاً فرض کنید توسل به ائمه علیهم السلام، سیره متشرعه توسل به ائمه علیهم السلام، بگوییم این را از عامه گرفتند، اصلاً توی عامه توسل به ائمه نیست که ما به احتمال بگوییم این را از آن‌ها گرفتند. پس آن جاهایی که در عامه هست نمی‌توانیم بگوییم به حساب احتمالات، آن جایی که اصلاً این عمل در عامه نیست خب چه جور می‌توانیم بگوییم آن منشأ این شده؟ «هذا مع عدم التأتی هذا الاحتمال» که احتمال گرفتن تأثیر از مخالفین باشد «فی ما اذا لم یکن هذا القول و العمل عند المخالفین اصلاً».

خب «و أما الخامس» خامس چی بود؟ احتیاط بود. «فلان عمل بعض المتشرعة و إن احتمل فيه أن یکون لأجل الاحتیاط من دون انقداح داعی السؤال فی نفسه بعد أن رأی کونه احتیاطاً موصلاً الی الواقع إلا أنه لیس ذلک دأب جمیع المتشرعة» این است که خب بله احتیاط ممکن است منشأ بشود برای این که آدم سؤال بکند که چه لزومی دارد من زحمت سؤال کردن و فحص به خودم بدهم، احتیاط می‌کنم. مثلاً کسی نمی‌داند فلان سفر که رفتن سه فرسخ باشد، برگشتن آن پنج فرسخ باشد؛ تلفیقی این جوری آیا نماز این جا قصر است یا تمام است؟ خب مجتهد است می‌گوید حالا ما باید برویم چند ساعت مطالعه کنیم تا بفهمیم چیه. خب احتیاط می‌کنیم هم تمام می‌خوانیم هم قصر می‌خوانیم. چون موصل به واقع است دیگر، ما می‌خواهیم وظیفه‌مان را انجام بدهیم، خب من یک قصر می‌خوانم یک تمام می‌خوانم هر چه شد. یک کسی نمی‌داند قبله کدام طرف است، توی سفر است، حالا بروم از این بیرسم، از آن بیرسم، خب به چهار طرف نماز می‌خوانم. موصل به واقع است. چون احتیاط موصل به واقع است، خیلی‌ها این انگیزه در آن‌ها واقع می‌شود که نروند سؤال بکنند. این درست است. ولی آیا می‌شود گفت تمام متشرعه در طول اعصار و قرون همه براساس احتیاط آمدند این کار را کردند که برای چی برویم سؤال بکنیم، احتیاط می‌کنیم؟ این مسأله قابل پذیرش نیست که بگوییم... اگر همگانی شد، بگوییم همه براساس... اولاً خیلی جاها که می‌دانید اصلاً احتیاط معنا ندارد بگوییم براساس احتیاط بوده. همه نماز صبح را جهراً بخوانند احتیاط است؟ خب اگر اخفات باشد که احتیاط نیست. بله اگر هم تمام هم جهری می‌خوانند هم اخفاتی می‌خوانند، اما اقتضای بر یکی که براساس احتیاط نمی‌شود باشد. بله حالا یک جایی ممکن است بگوییم براساس احتیاط است، مثلاً فرض کنید می‌بینیم همه این‌ها معاملات ربوی ان شاء الله انجام نمی‌دهند، خب حالا براساس احتیاط می‌گوییم لعل باطل باشد خب نمی‌کنیم. آسمان که به زمین نمی‌آید، نمی‌کنیم. این جاها ممکن است بگوییم ولی آیا در عین حال می‌شود گفت

همه بر این اساس... خیلی آدم‌ها می‌گویند چرا نکنیم، منفعت دارد، خب اگر حلال است برویم انجام بدهیم؟ خب می‌روند می‌پرسند. احتیاط خیلی جاها باعث می‌شود که انسان منفعتی را نبرد، سودی نکند، همه معاملات را ترک کردند بر اساس احتیاط؟ نمی‌شود.

می‌فرماید «و أما الخامس: فلأنّ» عمل بعض متشرعه اگر چه احتمال داده می‌شود در عمل آن بعض «آن یکون لأجل الاحتیاط» بدون انقذاح و پدیدار شدن داعی سؤال در نفس آن بعض متشرعه بعد از این که می‌بیند آن بعض متشرعه، بودن آن عمل «احتیاطاً موصلاً الی الواقع» می‌بیند یک عملی است که او را به واقع می‌رساند و این موجب می‌شود که نرود فحص بکند. بله توی بعض متشرعه می‌شود. «إلا أنه ليس ذلك» دأب همه متشرعه «خصوصاً فی ما اذا لم یخلو ذلك من ضربٍ من الصعوبة و المشقة» خصوصاً در جایی که آن عمل خالی از مقداری از صعوبت و مشقت نباشد. باز هم می‌بینیم این کار را می‌کند این می‌بیند که... مثلاً این که باید حتماً بروی تحصیل طهارت بکنی، خب گاهی تحصیل طهارت واقعاً صعوبت دارد، باید آب بخرد یا برود پیدا بکند، مثلاً در سفر باید چه مقدار از اطراف برود نگاه کند ببیند آب پیدا می‌شود یا نمی‌شود. الان ما می‌بینیم بر این ملتزم هستند، بر اساس احتیاط. خب بابا می‌گویند سؤال می‌کنیم اگر دیدی چهار طرفت آب نیست تیمم بگیر دیگه، لازم نیست چند مقدار این طرف بروی، چقدر مقدار این ور بروی فحص بکنی.

بعد می‌فرمایند که «خصوصاً فی ما اذا لم یخلو ذلك» یعنی آن عمل احتیاطی «ضرباً من» خالی نباشد از نوعی از صعوبت و مشقت و ممکن باشد سؤال از وظیفه به طور آسانی. خب امام صادق وجود دارد می‌رود می‌پرسد. «فیتعین قهراً أن یکون وجه عملیهم» چی؟ «التلقى من الشارع» معلوم می‌شود نه، این جور جاها از شارع گرفتند که دارند این کار را انجام می‌دهند. پس بنابراین این «فیتعین» این فاء تفریع بر همه امور گذشته است. حالا که امر اول و ثانی و ثالث و رابع و خامس، همه باطل شد فیتعین این که عمل این متشرعه منشأ آن تلقی از شارع باشد که این‌ها از شارع این مطلب را گرفتند. فتبت ولایة علی بن ابی طالب علیه السلام. پس معلوم شد که با این برهان ما می‌گوییم حاصل این برهان این شد که این سیره متشرعه بالمعنی الاخص یک پدیده است علت می‌خواهد. پس وجود این پدیده کاشف از وجود علت است، آن علت چیست؟ شش احتمال در آن هست، پنج تای آن کنار رفت پس یک علت باقی ماند. پس این سیره متشرعه کشف می‌کند که این متشرعه این مطلب را از شارع تلقی کرده‌اند.